

جناب مرحوم مولوی محمد غوث صاحب منصب دار صاحب و غیره سوار شده فرودگاه
 سرکار روانه شده در اثنا راه از حال نیند مزبور استفسار کردیم فرمودند که در مسکن
 تخفیف است و عرصه شبت روز شده که از بلده برآمده ام حال این مهنت معلوم
 بر قدر که انصاف بر یافت کجا می حال مزاج نمی بودم جواب سرسری بلا سواد بطرف
 دیگر معاینه نموده اعاده همان مضمون سابق یکم و شنبی عبارت فرمودند از نظر جواب
 بسیار خلجان بخاطر اذیت که چه سبب باشد که مساف صاف نمی فرمایند گویا
 میبود البته از کیفیت معالجه و ترکیب علاج و طرق حصول فوائد بیشتر بستر بیان
 عرض نرسیدن فرودگاه سرکار بهین تعلقات جوابات میدادند و با نینجا نماندن
 مشبهات انواع و اقسام بر روی کار آمد سرگاه فرودگاه رسیدیم حضرت مقرر فرمودند
 صاحب موصوف گفته که از طرف ما نینجا نماندیم اقباله دعا و سلام رسانید
 ناچار مجبوراً ان شاء الله تعالی هر چند که تری و خاطر بدستیم به نینجا سرکار رسیدیم در آن
 نوا نینجا خداوند عز و جلتم اقباله از بعضی صاحبان پا در رو و در بیان که در بعضی
 وقت میدارند گفتگویی سفر جیاز میفرمودند چونکه نینجا در آنجا رسید از دستور
 مخاطب شده فرمودند که از عرصه شبت روز نینجا نماندیم در جهات کان لاحق بود که
 و خورنا گوار ماند و باز بطرف نینجا متوجه شده فرمودند که اگر چه شما هم در آنجا
 نمانده بودید اما آنقدر دریا شده زیرا که هیچ بسیار لاحق گردید چون از
 کلمات فراغ یافتند موقع دیده پیام حضرت شاه صاحب ادا نمودم فرمودند

که کسی از طرف حضرت موصوف آمده است عرض کردم که بفرات خود تشریف آورده
 بسیار محنت تشریف آوری میان فرمودند و علی بن ابی طالب از طرف خود تشریف
 آورده من بعد کسب شده و او را جواب پیام نموده و شاه حسن ممدوح را تحلیف فرود از کلاهی
 داده و در میا ذی ان باغ کوچک بود در اینجا یک خیمه بنا و در چخانه استاده بود و هم
 بود تا بر اقدام نهاده و حلف شرعی داده از کیفیت واقعی سید محمود تفسیر ششم در
 آنوقت حضرت ممدوح مجبور شده تمبیدی بدین منطرا آغاز نموده اند که کدام یک از شما
 از امور حقیر می گزیری نیست و اقیه که واقع آنکه رسید بیچاره بهایم ماه ربیع
 سنه روان رود او را بنور سنی از معنی کلمه ترمیم یعنی ایا لله و ایا الیه و ایا
 پر زبان جاری نمود و منافع کابو نماند زمین و آسمان چشم این ناتوان
 و تارگر دید و اشک تاسف و طلال موع و ریخ و کلال بلا اختیار از چشم روان
 در خالته پر ملات حکیم سید علی بن ابیاد و در سینه و با وصف علم یعنی در حین نگر
 جبات که حافظ محمد عثمان فرزند حافظ احسان الدین مرحوم آمده بودند از حکیم
 موصوف این خبر و حشت اثر گفته بودند حکیم صاحب موصوف محض احتیاط در عدم
 بیان این حال ملالت شمال ازین شکسته بال جنبی با مرگ گفته بودند معینان
 تجایل العارف پسیدند اینجا تب ادای جواب ترانست حیرت علی صاحب منصف
 با طاران پر رختند بحسب رسم دعاوت روزگار با دای کلمات تفریح و دست
 دست بنزد نگاه مکار و ونه بعضی این واقعه آنکه پر در از اینجا سعادت

نمود و از طرف سرکار مرگم لغت ادا نمودند و گفتند که خداوند عزت و علم است
 پستماع این واقعه بسیار شاد شده فرمودند که من میدانم که بعضی واقعه از نوع
 این یعنی بالعکس نظیر سیدانین بتبر بود و دیگر از امور تقدیر چگونه مفرد گزیر نیست
 صبر و سبک از لوازم پاید شمرد و بارشاد سرکار واقعه خیر و رحمت این جانهاست
 عینی بر گناه که همیشه معظم ام تبایخ شم ماه بیع الاقری ششمه ابروی بیانند علی
 بادای کلمه شهادت جان بجان افزون سپردند و داغ مفارقت بر صده و اولادین
 ما عیدین اللعنه انغیرها و اسکنها فی حبس الجحیم و این تا کس و اقوان
 نماند بعد دو چهار و شانزین واقعه و الله مرحوم بادای تا نجمعه و رکنه سید مستند
 در اینجا از حافظ عبد الرحمن مرحوم استوار اید رای رایان بهادرا نانت دنت و ناک
 دست را و حسب اتفاق در پانزده زاد و خرمشان نیز بگری عالم جاودا شده بود
 پس با هدیگر بادای مراتب تزیین پیدا خندند قبله گاه مرحوم سجاد نظام صاحب گفتند
 من در واقعه دختر خود سپاس گذار و او را و او را رام که سعاده بالعکس نشود و نیز
 و الم آن کادرت الهی بود حافظ مرحوم نیز که بعد از روز تصدیق کلام مذکور
 نمودند و اخوانی سبب انجامت و نیست و شامت اعمال این شکست بال ملاحظه
 کرد نیست که امر کرده نصیب حال شد الیوم رتعد و عمر این خانی سجد و زین
 سبقت سید است درین عرض مدت چهار دختر دو و پسر سوار رحمت حق جانزنده
 که از آن دو دختر نه جوان شایسته اعلی اجل را التیک بابت گفته اما انقدر

و در وقت غم بر خاطر فایز روزگار و همچنان که این مصیبت عظمی فراقه حیات را تلخ گام نموده
 و چگونه نخواهد بود که در خرم نعت بگردد از همه سخنویسای ذوالی عزیز تر است خود
 پیوسته و اطفالش شرم شده و در حقیقت این ساخته که قلمت آدمی که تمام جسم جان
 غریق بجه مصیبت عظیم گردانید و تعالی انور شمی را توفیق مبعطر فرماید و وجودش
 باعث پیدایش اطفال خردسال است بر سر آسلاست و شسته بعبطی رساناد
 بجزایر کماله الاجاد و کعبه الاجاد القه حضرت شایه سوار شده بفرودگاه خود که
 بمکان تانیا علی صاحب بود شرف بردن و انجامت در بیان خیمه با و چنان زیاد
 نماز عصر کرد و در تلاوت قرآن که مسکن خواطر مصیبت زدگانشت معرفت گردید
 بعد یک ساعت حضرت ممدوح گامی بر آسوار می نیجات فرستادند تا جا را رسید
 عبدالواحد صاحب که در سفر شریک بیخ و راحت بودند حضرت گرفتیم و گفتیم که شب
 صحبت حضرت که از دست پنجاه بیخ مفارقت کشیدیم میانم و صباح در بنجا رسیده
 با اتفاق ما ز مبلده خوابم شد چون بفرودگاه حضرت رسیدم بعد توقف کی ساعت تکلیف
 خوردن غذا و در بر چند اما و انجا رسیدیم هیچ مؤثر نشد و فرمودند که ما سه تا از
 صبح سوای چای صبری نخوردیم اگر تو نخوری من هم نخورم دیگر همه اسبان را اختیار
 دیگران گفتند که اگر حضرت تسبیح نماند همیشه ما همه این خوریم از بیعتی تک شد قبول
 نمودم حاجی تانیا علی صاحب که خیلی ذی فرست و کشاده دست اندامه با انواع اغذیه
 طیفه از قسم شیرین و نمکین کشیدند با اتفاق خیر خورده در میان ترویجی که وقت

مغرب رسید بادای نواز و بعد یک ساعت از نماز عشا خراج یافتند صاحب مومنین
 که دیگر جابر عجب بودند همراه ما نخوده از اینجانب بوقت رفتن در دعوت گفتند که علم
 بخوانند تا از بیخ سفر آسودگی بیست آید و سو آید اگر در خواب بیرو خوابید
 محاذی این بنگاه نگاه دیگر که بوده است در آن بسیار میانند و آنها قریب یکساعت
 شب عظم مولود خوانی شروع میسازند و از قرأت آنها که زبان ثقیل بود آنچه در
 میدانند خواب نخواهد آمد نیت در وقت روانه شدند و ما هم در بیست
 غلطیم بعد ربع ساعت مولوی حاجی نور محمد بن صاحب شریف آوردند و فرمودند
 که علی الصباح بعد از نماز می شام تغزلی سوار می تیار باشند که با اتفاق سبب
 خوابیم وقت قبول نمودم مولوی صاحب وقت شدند ما هم باز متوجه خواب شدیم همین که
 خواب نیامده بود که آوازهای مولودیان بلند شدند و زبانیکه در شبند قرأت
 بمحمدنا شعار شروع نمودند بی اختیار زبان سامعین جاری شده سه گرت
 مولود بدین عطا خوانی پیروی مدق مسلمانان در خواندن شان سواد
 در و در شریف لفظ نفهم نمیرسید در وقت خواب حکم خیال پیدا نمود و قرب بحدیف
 شب عاقله عبد الصمد خالص صاحب سلمه اللہ الواسع بعضی از مظلومات حضرت
 شاه صاحب و اینجانب از قسم پارچه و غیره خریدن و در دنیا آورده و در خدمت
 داشتند و بعد یک ساعت از آن ملا صاحب موصوف نیز از دعوت فراغ یافته آمد
 و گفتند که آنچه من عین رفتن بدعوت گفته بودم که از عهد آن بود و خوشتر آمد

نخواهد آمد تصدیق کلام من یافته قبول کردم و گفتم که آنچه گفته بود در جهان
 پیش آمد غرض بعد ساعت دو از شب مولود و غیره اختتام یافت چونکه وقت
 خواب متجاوز شده و عملا در آن خیالات مرحوم در نظر بود باز تا یک ساعت
 خواب آشنای ششم نشد من بعد شاید که تا یک ساعت خواب بود باز بیدار شد
 از خواب ضروری فارغ شدم و حضرت شاه صاحب قبله نیز بیدار شده وقت
 نماز شواغح ادای نماز صبح نموده خوابیم که بغیر و گاه سرکار روانه شدم در
 عرصه حاجی ملاصفا علیها که اطعمه قنوقه باوصف تعلق خاطر از طرف ملکات
 مزاج والده ماجده خود در تمام شب تیار گماینه بود در تکلیف خوردن آن
 داغ هر چند ابا کرده شد که این وقت خوردن طعام نیست فلان اصرارشان
 که متجاوز نماند شده تا چار دعوت قبول نموده و دسترخوان گسترده آمدند
 قنوقه از نان زمان خوش و اچارهای خوشتره چیده شده که هر بین عرصه
 حاجی المومنین مولوی محمد نور الحسنین صاحب مولوی محمد نور الصدوق صاحب
 و مولوی محمد افضل حسنا صاحب و حاجی محمد سبحانی در رسمیه پانجا دعوت کل
 طعام داده شد چونکه صاحبان موصوف نماندند بخوانده بودند باوای آن
 پرواضه شریک غذا شدند من بعد بعد از در بگی سوار شده روانه شدم این وقت
 سپیده صبح صاف نمودار شده در آشنای اهل معلوم گردید که نوالیها نیز
 از فرودگاه خود نسبت استیضای تشریف فرما شده اند اما بعد از پانجا دعوت

سینه شریفیم چون در آنجا رسیدیم دیدیم که سرکار با همه پسران مشغول آمد
 و تپهای ریل بوده اند مولو بصاحب در باره تقرب ملازمت مطلع شدند
 نامه نگار رد و سرکار رفته هنوز زبان بفرص تنهای ملاقات مولو بصاحب
 موصوف نگشوده بود که فرا بصاحب خداوند نعمت و امان اقبال را با او از بلند
 فرمودند که کیفیت قضیه نامرغیه خویش شما کے رسید و مستحق عرض کردم که
 با شما رشا بصاحب قبله سعادت شد کلمات تعزیت و تاسف او افزودند عرض
 کردم که شما بصاحب دعا میفرمایند و مولو بصاحب و خواست ملاقات و از نظر
 که طلب سازند حسب حکم آنکه حاضر کرده شد ملاقات حاصل گردید و بعد
 نزدیک و تپهای ریل همیاد آمده شدند سرکار مع هم پسران سوار شدند و
 چون ریل روان شده از شاه صاحب و مولو بصاحب سلام علیکم گردید و بعد از صحبت
 سوم ماه حال بخورد و از جهاز باران بارید با وصف اینکه موسم بارش سرد
 شده بود از کشته نمایی شنیده شد که از استجای موسم بارش تا آن وقت باران
 رحمت نه باریده بود در نظر همه افاضی و ادالی این بارش از جود بکرات
 قدم نو بصاحب مستغنی عن الالقاب تصور گردید شب جمعیم نسبت روز
 زیاده تر بارش شده و چگونه نخواهد شد که ذات جمع الصناعات نو بصاحب
 عالی در شایسته رحمت الهی بوده است چنانچه مشفق سید عبد الرحمن صاحب
 که این ماده تاریخ دیوانی نو بصاحب در فکر خود بوده است و تپهای ریل

ماه خوب حسب حال یافته اند چنانچه تصدیق این معنی بوجه حسن شده تمام روز
 چهارم ماه عالی سل روان مانده اتفاق غذای روز و شب در ریل شده و ^{نصف}
 دلیل بگیر که شریف رسیدم آنوقت بازان رحمت خوب باره ^{تعلقه} قلعه دار و ^{تعلقه} قلعه دار
 و غیره اهل کاران اینجا شریف ملازمت سرکار شرف شدند و تا نیم ساعت در اینجا
 اتفاق توقف گزیدیم زیدت خداوند نعمت دام اقباله از ریل فرود نیامدند بازر ریل و
 شده تا اینکه روز شنبه ساعت نه بیست و شش بلده فرزند نیاید صانها ^{تعلقه} قلعه
 الفتن و الفسار رسیدم در آنجا بجمع اهل بلده از امر او اعزاز عوام انکس بود
 که گاهی همچنان اتفاق نشده همه مردم اینجا که از عرصه پنجاه از ملازمت نواب
 صاحب شرف شده بودند فیصله متمنی شرف ملازمت بودند و علما و اهل ^{سبب} سبب
 شیندن صدقه پایی مبارک زیاد و ثرا کمزوری دیدن جلال با کمال آن ^{سبب} سبب
 بود و نوال انگیر حال آنها بود نواب صاحب مدوح با وصف برج ناحقه آنقدر
 بیامردی و خودداری از ریل فرود آمد و بعد قات نواب و قماران را مبادرو
 خوشبید جاه بهادر و اقبال الدوله بهادر و محشم الدوله بهادر و پیشکار ^{سبب} سبب
 امراد غیره پر و خفته که در نظر مردم برج ناحقه کمتر ظاهر شده بعد فرغ از ^{سبب} سبب
 همه اسوار بوجه بگری و دولتخانه شدند و نامه نگاریم بهر ای بعضی اصحاب خیره
 مثل اهل دایمانش و نور چشم ملام صانق و ملام طاهر طالی عمره و غیره ^{سبب} سبب
 سبانه که بیست و شش رسید بود و اهل مکان شده در مکان و یونانخانه چیزی توقفا ^{سبب} سبب

آنوقت بسبب صدمه رسید محمود و عاقبت محمود و آنچنان اثری بر قلب و دوا که
 هرگز نمی توانستم که اندرون خانه داخل شوم و حالت نوحه شمی طالی عمر که
 نصیب کسی مباد و معاینه کنم فاما عذیب محبت او گذشت که صبر کنم تا چارم
 و حال میگی و حالت طبی اطفال او دیده از خود رفتیم تا دیر هنگامه محشر بیامانده
 شور شغب گریه و کاتازمان دراز و دوا آخر الامر بر مرضیات الهی صبر نمودم
 و بعد از آن نوحه شمی طالی عمر پیدا شد کلمه ترجمه بر زبان جاری کردم بر ایشان
 روزگار کاشمش فی وسط النهار ظاهر و آشکار است که این پنج دالم و این
 و غم منقطع شد غایت و تمام عمر و آن بر دل خواهد ماند و چگونه نماند که سید مرحوم
 در حقیقت آثار سیادت بر چنین خود ظاهر رسید است چنانچه از اونی حالات او است
 که از اجداد خود یکبار از عیال آن عند الکلیه چشمی گفتگو نمیدو و با وصف نقلت خل
 خیرات ستره میکرد چنانچه بعد فوت اینحال ظاهر شد و عجب بود غریبا بهوار است
 میداد و غیره بر مرتبه بود که در خانه اینجانب آمدن و طعام خوردن را هم جائز
 نمیداشت در اوایل ماه ربیع الاول سنه روان برادر عمالی مسیحی رسید رفیع الهی
 بیمار بود و تیمار و بخلات برادران معینی نماند که خصم گیرد بر میباشند چه میانیکه علامت
 آنقدر در معالجه و استمداد از اراض طیبه بزرگان دین سعی نمود که خود
 بمرض موت گرفتار شده هر چند مردم گفتند که در بیماری برادر که چاه کسب
 اینقدر رنج می برد از خدا شافی مطلق است شفا عطا خواهد نمود و جواب داد

که در چو در برادر خود غنیمت میدادیم زیرا که بدین من زنده شویم و بدین من زنده شویم
 شود و در پنجاه شرف شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی علیه الرحمه بیایم و ایست
 شخصی بمباسب بر سر جای گریست بدین من زنده شویم و بدین من زنده شویم
 در میان تب و تقارن آن درم رود و چون بیدار شد مسامت اکتفا اطبا
 از کبریاکی بود که مکان مرحوم در آنجا و قسمت معالجه مستعد بود و چشم دریا
 فرود شدن بجان خود جهت سولت تیار را صادر نمود گفت که یک شرط می آیم
 که هر قدر اخراجات ادویه و خوراکی ذات مع صفات باشد از خود گرفته شود
 در چشم گفت که بیجاک مقام جدائی نیست اینچنین اخراجات خواهد شد از آن خود
 مقدر نماید جواب داده که اگر بدین شاد و رینجا بیاید و در اختیار میدهد شد که کون
 بشاد و رالی بدین شاد و رینجا بیاید و در اختیار میدهد شد که کون
 انداخته اند اما آنچه حکیم محمد علی ساکن محله آرد و شرف شد چون اثری از آن ظاهر
 صاحب حکیم محمد شرف صاحب که در آن زمان سستی و بیثبات بود اند و از قدیم است
 خالص از خاندان نامه نگار بیدارند بعد آمده اما بقول حضرت مولانا ای روم
 قدس سره الغرزه از قصاص که انگبین صفا فرود و روغن بادام خشکی می خورد
 از بیایه تبص شد اخلاق رقت آب آتش را در شد هم گفت بدین من زنده شویم
 تبار و خود حکیم صاحب موصوف بلطائف احمیل از معالجه بلیتی نمودند اخراجات
 عبدالشاه صاحب قلمه دام فیضانم و محمدی حکیم جعفر حسین صاحب حکیم صاحب

تجویز بیگی که مدبر و مفید رفع درم و مجرب حضرت ممدوح است نموده استعمال
 آورده اند و او چنان ظاهر شده که بسیاری از درم دفع شده اما ضعف و نفاذ
 آن قدر باز نماند رسید که حرکت دست و پا بسیار نماند و وقت ظهور آیه کریمه
 إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ لَا يُشْرِكُونَ مَاءً خَرُونِ سَاعَةً وَلَا يَسْتَعِذُونَ بِرَبِّهِمْ
 آخر الامر تاریخ سوم ماه رجب المرجب سنه روان روز سه شنبه از وقت دو رکعت
 روز نوزدهم راجبیده صاحب با یوارات خود آنچه که میباید شده با حسیکه نور چشم
 در هر چه وقت مانده بسیار اعتدال نمود و اما امر ایشان نگذاشت حساب دام و دام نموده
 آنچه که قرض بود با دای آن پرداخته و تسکین باقی بر آمده برای اخراجات روز نوزده
 تقویین نور چشم نمود و خود از محاسبه و نیوی و حقوق عباد و مغرب فرایع مالک
 نموده بعد نماز مغرب توجه در گاه کریم کار ساز شده حضرت شاه صاحب ممدوح
 و حکیم صغیر حسین صاحب را طلب نموده شهادت آنها کلمه شهادت چند بار بر زبان
 جاری نموده شب پانزدهم ماه رجب سال داعی اجل را لبیک اجابت گفت
 هر یک از حضار بلا اختیار کالی و موع و شیه جزع و قرع سفت لا اله الا الله و انما
 الیک الرجوع و الرجوع نور چشم با وصف عکالت نواح چه در تیمار مروج و چه در امور
 تجزیه و تکفین خود داری را از دست نداده و طریق مصابرت اختیار کرده
 تبات مع حضرت ممدوح که در نیوقت وجود با چو شان زیاد از بودن
 نامه نگار بود و بنمایش نور چشم و غیر نا پرداخته روز پانزدهم در روز شنبه است

قادری کار زونی قدس ستره العزیز توب فرار سید احمد مرحوم پرستی محمود
 زمین بجز رحمت حق سپردند مرحوم فریور و عالم حیات مستقار تا قبض روح
 خلیقه منتخبی دیدن این گمنام را ماند گریه ترا افسوس که این امر بجز اول انجا مید
 دوای مفارقت بر حد و سپماندگان نمانده و زخمتی بی عالم جاودا کشید و
 قادر توانا همچو نام خود عاقبت محمود گردد و اگر چه درین سفر و در کسالت خود
 نعمت و امانت که بیهوده آسایش و آرام غذا و سکونت آسنان ماند که زبان از
 سپاس آن قاصر است و لسان بشریح و کفیل آن عاجز بگزارد و زین مفارقت
 آدم از جهان آرییدن لبیدن و وصول آمان در اینجا که عرض بدت در راه بود
 به سبب نه بودن خادم هیچ ظاهری لاجرم ماند من بعد برین خطوط مشواته بیا
 مرحوم اگر چه هیچ صوری برین آمان رخص شده فاما ترود و تفکر معنوی و زین
 تا آنکه روز باب بی آرامی و شهادت فکر و منظر اب و بخوابی گذشت شبی بهین
 ترود و آسازمی مزاج مرحوم بخواب بودم دیدم که از سفر معادوت نمود و بدان
 خود داخل شدم و بلنگ خوابگاه خود را دیدم که نور چشمی زیر بلنگ کنارش ملحق
 شده نشسته و حالتش بخیر و در هر دست او یک یک چوڑی هست متفکر شدم که حال
 سید محمود چه بوده با خیال کردم که سید فرجور زنده است زیرا که یک یک چوڑی
 در دست موجود است باز تصور کردم که ساکنه ناگزیر سید بی شکر باشد که اگر
 چوڑی بگوشش نبوده است شاید مردم بالائی برای سکین و نهامش او یک یک

در دست گذشته باشند و نیتیه لستم که از دستم که حال شوم و چگونه است اینجا
 در ترو و ریاضت این امر و نور چشمی در این گرفته مستبد که ای پدر مرغان من
 اگر بگردد شاید بید که دوخته بیدیم بچشمش متوجه نشده متفکراندم که از دیگر کدام
 حالی خیرت بیدرحم استدر آن نایم تا کن کسی در آنوقت بنظر نیاید مانند او اسن از
 نور چشمی را گناییده چهار قدم بشیر تلباش کسی که از دستتسیر حال شوم روانه شدم
 ناگاه دیدم که جناب پالده ما بید اسکنه اسکنه شسته اند قبل از آنکه از عقیقه شوم
 لب سوال امر شنبها و کتابیم خود فرمودند که ای عاقل گشته من آیا تو فستقیدی که شید محمود
 پرای هوا خوری خبان رفته در خیانت سید عبدالمزاق عرفه پیرادشاه خدیو غریز
 پرای محرم مسطورا گور روانه نموده اند این چه محل بود اجتماع اینی بتوحش تمام
 پیدار شدم و چون ببلیده رسیدم در ریاضت نمودم تا اینکه این رویا صادق دیدم
 مجور روز وفات سید محرم بود از اینجا دریافت کردیمت که توجیه والدین و وفات
 هم بجهت نسبت اولاد خود میباشد سه ماده تاریخ آن عاقبت محمود که نجایان ناقص
 آنرا در تقیام ضبط نموده میشود و در هوهن ماده اولی کرد محمود جان
 در دن بهشت ۱۲۹۳ هـ ماده ثانی سبخت رفت محمود جوان ۱۲۹۳ هـ
 ماده ثالث عاقبت محمود شد محمود از خون بریع ۱۲۹۳ هـ خون بریع در نجای
 احتمال ترکیب اضافی دارد و در اینصورت بریع مراد از نام با رقیالی خواهد بود
 بکونیه السموات فاله أرضا واقع است و هم ترکیب وصفی که آن ظاهر است

<p> دانش کوی گل مقصود و یک ستمند بجز در همچون صبا بنود سستی و بلند شخنته کرده گوارا پاک طبع حق پسند آیه حکم فیسر طرد دانشد او کار بستند هر کجا جگر کرده او نام و سکه نعمت بلند ماه شعبان گشت آسمان آن طالع بلند پس عجایب از اشیا دید با خاصان دوم دید دیده صدر کندن شکا کنند دید سائر مرد زبان را پرسم و پسند هر کس شلک سلامی از روی کار بند صد همان آمد از الطاف شمشاد پرو استی داد جمله سرداران که مانوس هم اند میر شامشاه نمود او میانی ساز مند خاصه نهی مرکب اطعمه با طبع و قند از مزید الطاف آن شاهنشاه آید بلند و اما اتوی دینار هم نامش بر بند در عمارت پیشین رای ساسی او کند </p>	<p> خوش مقصد آمده نواب سر سالار جنگ آهنگان کرد او بابت تاب گرم و سرد را حق چنان بر نظام ملک شاه کام جو کرد او در طاعت مشه طاعت نیران سیر فرسوده جهان کارنایان کرده خود در ربیع الاول را پر بل خوشم فریل پنجاه کامل آن مهر از قوت کرد سیر مضر دیده هم عدل پر سر استی و خوب انقادی شاه هر یک صید بخت بره جابجا تعظیم وی هم مهربانی بر نجب بر کوشن کوشید شاه شهبان بره نیاز اختلاط و پس آن شهرزاده نیکو سیر کرده شامشاه زین روی گرم شمش شد چنان مهابتی شامشید پس مقبول شاه شد لقب گردش نکونیک شخاف بهر گر شد ز آن رکوشن گوی کاریکه از آید بیا از ازل تقدیر و تقدیرش چنان با هم محب </p>
---	--

اندازاق ساقی در صبح نورط لغت
 طریقت آن عزم و شوق نشسته پرین با
 ست پیش به نامت بیدونی است
 خند و رهنمود کن شمش کسی گاه مرد
 اما دو کما دو جانت نیک شد تسخیری
 در کلاشه از منم جویند ز انصاف اگر
 از پی عین الکمال سخت بیدارش بدم
 میکند تکلیف دعا و شکر وی شام و صبح
 بعد مقدم کو فرجش گشته قدرش کسل
 شد مقدم عید شبان و نصیحت عید فطر
 با نایقان نیک شاد آمد با بد شاد تر

مر حبا جاود جلال شمت و عزم لب
 کو نصیب دشمنان از ذنوب بر پاشد گزاف
 تا که هم بوده با ساهی سرزن کرد نیت
 این بهای مقصد محمود اقاوش جنبه
 رانده از بس هم چو اسکندر بجز ویر میزند
 حق چنین بود بهایش ز این نیلی درین
 مردمان چشم مرد ماه اقسام حسین
 جاودان از عصر او دور باشد هر روز
 شد با لطف از جناب حق عطا مستحسب
 عید بر عید این با یون جاوید سار منم
 شاد از لطفش همه اجاب عیدش شاد تر

۱۸۵۶ شاپر ایجا حسین مقدس از عمر عزم

عیسی اول دوم شهری مقصد شمرند ۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اطلاع

ہمارے بیان ایک کتاب صحیحے جزب القلوب

المحبوب حصہ اول زیر طبع ہے اس میں ہر

قسم کے طلسمات حُب کے مندرج ہیں

اشتہار سے بخوبی ظاہر ہوگا